



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۱/۰۶

نویسنده: ن . جلیل زاد

من بارها اعدام شده‌ام

نه در یک روز، نه در یک فصل، نه در یک حکومت، بلکه در تمام تاریخ کوتاه و بلند این سرزمین که هرگز مجال نفس کشیدن نیافت. من در هر دوره ای که ظلم بر تخت نشست و انسان از یاد رفت، در هر لحظه‌ای که جهل بر عقل چیره شد، در هر ثانیه ای که خون بی‌گناهی بر خاک ریخت، در همان دم، بی‌هیچ تشریفاتی، بی‌هیچ اعلامیه‌ای، من را نیز کشتند .

من هزار بار مُرده‌ام ، اعدام شدم و هنوز زنده‌ام . هزار بار سوخته‌ام و هنوز می نویسم . هزار بار شکسته‌ام و هنوز می پرسم :

چرا انسان به چنین ورطه ای سقوط کرد . از من می‌پرسند :چه شد که چنین برآشفته ای؟ چه شد که این‌گونه در برابر ظلم ایستاده ای؟ آیا از خانوادهٔ قربانیان هستی؟ آیا عزیزانت را کشتند؟ آیا تو را شکنجه کردند؟ آیا خون تو بر این خاک ریخته شد؟ و من هر بار لبخندی می زنم که تلخی‌اش از هزار فریاد بیشتر است . زیرا حقیقت این است :من تنها از خانوادهٔ قربانیان نیستم، من خود قربانی‌ام . من نه در یک خانه، بلکه در هزار خانه کشته شده‌ام . نه در یک تن، بلکه در هزار تن زخم برداشته‌ام . من نه شاهد، بلکه جایگزین تمام کسانی هستم که فریادشان شنیده نشد . وقتی در استدیوم کابل دست نوجوانی را بریدند و خون بر صورتش پاشید، من بودم که بر زمین افتادم و دستم را گم کردم . وقتی کبیر را تکه تکه کردند و در آتش انداختند، من بودم که سوختم و خاکستر شدم . وقتی دختر همسایه را با دستان لرزان به گوشه‌ای راندند، من بودم که گریستم و شرم را نوشیدم . وقتی به نجابت دختری تجاوز شد، من بودم که فرو ریختم، من بودم که شکسته شدم، و من بودم که پس از آن، بی‌صدا کشته شدم . وقتی شریف بر سر رفیقش گلوله شلیک کرد، من بودم که ماشه را کشیدم، و من بودم که بر زمین افتادم . وقتی برادرم را به جرم آزادی‌خواهی گلوله باران کردند، من بودم که پیش از مرگ خندیدم و دست تکان دادم، نه از شجاعت، بلکه از این‌که فهمیده بودم مرگ من پایان نیست ، آغاز پرسشی است که خاموش نخواهد شد .

وقتی صورت مردی را در توالی کثیف کردند و تحقیر کردند، من بودم که صورتم به خاک و کثافت مالیده شد . وقتی نجلا شیرزاد قربانی شد، من بودم که فریاد زدم، من بودم که شکسته شدم، و من بودم که در سکوت دفن شدم . اما این‌ها تنها مرگ‌های من نبودند . من در هر کوچه ای که سایهٔ ترس بر دیوارش افتاد، در هر خانه‌ای که صدای گریهٔ کودکی خاموش شد، در هر زندانی که چراغش برای همیشه خاموش ماند، در هر کتابی که سوزانده شد، در هر اندیشه‌ای که پیش از تولد خفه شد، در هر زبانی که از ترس بریده شد، در هر دلی که از بیم لرزید، من نیز مُردم، من در چشمان مادری که پسرش را در گورستان گم کرد، در بغض پدري که دخترش را از مکتب بازگرداندند، در سکوت پیرمردی

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

که نام نواسه اش را از ترس بر زبان نیاورد، در لرزش دستان زنی که از سایه مردان مسلح می‌گریخت، در همه این‌ها، من هزار بار جان دادم، من بارها مُرده‌ام، بارها سوزانده شده‌ام، بارها تکه تکه شده‌ام، و هنوز نمی‌توانم همه مرگ‌هایم را بنویسم. اما یک چیز را می‌دانم:

من هنوز زخمی‌ام. من هنوز عصبانی‌ام. اما عصبانیت من به کینه تبدیل نشد، من آن را در مسیر دیگری انداختم: در مسیر عقل، در مسیر انسان، در مسیر ساختن جهانی که در آن هیچ‌کس به خاطر اندیشه، جنسیت، آزادی، یا انسان بودن کشته نشود. من از کشتن و کشته‌شدن خسته‌ام. از تجاوز و اعدام خسته‌ام. از تماشای سقوط انسان در چاه تاریک ایدئولوژی خسته‌ام. من در جستجوی چرایی بودم، چرایی این‌همه خون، این‌همه زخم، این‌همه سقوط. و پاسخ را در جایی یافتم که انسان، به جای اندیشیدن، به جای پرسیدن، به جای ساختن، خود را در قفس ایدئولوژی‌های خشک و بی‌رحم زندانی کرده بود. در جایی که قدرت، ایمان را به ابزار خشونت تبدیل کرده بود. در جایی که سیاست، نام مقدس را به سلاح بدل کرده بود. در جایی که انسان، انسان را فراموش کرده بود. من چیزی برای از دست دادن ندارم، زیرا آنچه باید از دست می‌رفت، سال‌ها پیش از من گرفته شد. پدر و مادر و خویشاوندانم شاید سالم ماندند، اما من، روح من، انسانیت من، در هر کوچه و میدان و زندان این سرزمین بارها کشته شد. و شاید روزی همین مرگ‌های من، همین زخم‌های من، همین فریادهای من، دیگران را بیدار کند. شاید روزی کسی از دل همین خاک برخیزد و بگوید: «دیگر بس است.» من تا آخرین توان خواهم جنگید، نه با شمشیر، نه با گلوله، بلکه با پرسش، با آگاهی، با انسانیت. من جنگجو زاده شده‌ام، اما جنگ من جنگ خرد است، جنگ‌رهایی است، جنگ بازگرداندن انسان به جایگاه انسان. زور، پول، و خشونت مرا نمی‌ترساند. من زخمی‌ام، اما زخم من چراغ است. من تنها یک انسان نیستم، من علامت سوالی هستم که بر پیشانی هر کتاب، هر شعار، هر مانیفست، برای همیشه حک خواهد شد. من پرسشی هستم که خاموش نمی‌شود. من فریادی هستم که دفن نمی‌شود. من تکرار می‌شوم، تا روزی که پاسخ «چرا» روشن شود. و تا آن روز، من زنده‌ام، حتی اگر هزار بار دیگر اعدام شوم.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد